

تحولات خاورمیانه و تأثیر آن بر اجرای برنامه‌های انقلاب سفید و سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد

غلامعلی چگنی‌زاده^۱ دریافت: ۹۸/۹/۳۰

فرهاد پورعلیخانی^۲ پذیرش: ۹۸/۱۲/۷

چکیده

با آغاز جنگ سرد اولویت اصلی سیاست خارجی ایالات متحده سد نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بود. با این حال تحولات ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه از اواسط دهه ۵۰ میلادی موجب بروز جنبش‌های ملت‌گرایانه (پان‌عربیسم)، بی‌ثباتی و گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در این منطقه گردید. در این مقاله ما در پی پاسخ به این پرسش هستیم که این تحولات چه تأثیری در شکل‌گیری برنامه‌های انقلاب سفید و نهایتاً سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد داشته است؟ فرضیه ما بر این اساس است که این تحولات موجب شکل‌گیری «نوار شکننده خاورمیانه» شد. «نوار شکننده» منطقه‌ای است که دولت‌های گرفتار در آن دچار اختلافات عمیق بوده و رقابت‌های دولت‌های بزرگ آن را تشدید و در نتیجه موجب بی‌ثباتی و شکنندگی دولت‌ها می‌شود. در این زمان نگرانی ایالات متحده در خصوص بروز ناآرامی در ایران و بقای رژیم پهلوی موجب گردید برنامه اصلاحات از بالا یا انقلاب کنترل‌شده‌ای را تجویز کنند که در ایران تحت عنوان «انقلاب سفید» به اجرا گذاشته شد. هنگامی که برنامه‌های انقلاب سفید با واکنش روحانیت و مردم مواجه گردید و انتظار می‌رفت که بروز ناآرامی و بی‌ثباتی در ایران نهایتاً به سقوط رژیم پهلوی و به‌زعم آمریکایی‌ها به گسترش نفوذ اتحاد شوروی بینجامد، رژیم شاه با حمایت ایالات متحده اقدام

^۱. دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی (ره)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

chegnizadeh@yahoo.com.

^۲. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی (ره)، تهران، ایران.

heart1398@gmail.com

به سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد نمود. در این مقاله از روش تفسیری و منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است.

واژگان کلیدی: ثبات، پان‌عریبسم، نفوذ شوروی، نوار شکننده، انقلاب سفید، قیام ۱۵ خرداد.

با آغاز جنگ سرد سیاست خارجی ایالات متحده حول محور سد نفوذ اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت. در همین راستا ایالات متحده به دنبال «ثبات سازی» در مناطقی استراتژیک همچون خاورمیانه بود تا از این طریق مانع گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی شود (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۹۴). در این دوران ایالات متحده به جنبش‌های رهایی‌بخش و انقلابی از دیدگاه جنگ سرد می‌نگریست (قنبری، ۱۳۸۴: ۱۲۸) و از رژیم‌های سرکوبگر و اقتدارگرا حمایت می‌کرد تا با سرکوب هرگونه اعتراض و جنبشی زمینه‌های نفوذ اتحاد شوروی را در منطقه خاورمیانه از بین ببرد.

با این حال تحولاتی که از اواسط دهه ۵۰ میلادی در منطقه خاورمیانه روی داد موجب طغیان جنبش‌های ملی و مردمی و نفوذ اتحاد شوروی در خاورمیانه گردید. در این زمان کشور ایران با توجه به موقعیت استراتژیک آن حلقه‌ای مهم در زنجیره پیمان‌های دفاعی طراحی شده از سوی غرب به دور اتحاد شوروی بود و نقشی حیاتی در سیاست سد نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بازی می‌کرد. هدف ما در این مقاله پاسخ به این پرسش است که تحولاتی که از اواسط دهه ۵۰ میلادی در منطقه خاورمیانه روی داد چه تأثیری بر سیاست داخلی ایران داشته است؟ فرضیه ما بر این اساس است که تحولات خاورمیانه در این دوره موجب بروز جنبش‌های ملت‌گرایانه (پان‌عربیسم) و نفوذ شوروی در منطقه خاورمیانه گردید. جنبش توده‌های مردم از یکسو پایه‌های رژیم‌های محافظه‌کار منطقه را به لرزه درآورد از سوی دیگر نفوذ شوروی در منطقه آن‌ها را گرفتار رقابت قدرت‌های بزرگ نمود. در این زمان مقامات ایالات متحده که نگران گسترش و بروز ناآرامی در ایران، سقوط رژیم پهلوی و گسترش نفوذ شوروی بودند، برنامه اصلاحات از بالا یا انقلاب کنترل‌شده‌ای را تجویز کردند که در ایران تحت عنوان «انقلاب سفید» به اجرا گذاشته شد. هدف از اجرای این برنامه گسترش پایگاه مردمی رژیم شاه بود تا از این طریق آن را در برابر فشارهای منطقه‌ای و گسترش نفوذ شوروی مصون دارد. با این حال برنامه انقلاب سفید با واکنش روحانیت و مردم مواجه گردید. هنگامی که اعتراضات و ناآرامی‌های مردمی می‌رفت تا ایده و غرض اصلی آن یعنی حفظ رژیم شاه به‌عنوان سدی در برابر حرکت‌های چپ‌گرایانه منطقه‌ای و نفوذ شوروی را نقش بر آب کند، شاه با حمایت قاطع ایالات متحده اقدام به سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد نمود.

محمدجواد موسی نژاد در مقاله‌ای با عنوان «دولت پهلوی، اصلاحات ارضی و نظریه توسعه روستو» به بررسی نظریه توسعه روستو و تطبیق آن با فرآیند اجرای اصلاحات ارضی و توسعه روستایی در ایران پرداخته است. موسی نژاد نتیجه می‌گیرد که مقابله با نفوذ شوروی و ادغام ساختار سیاسی و اقتصادی ایران در نظام سرمایه‌داری دو هدف عمده ایالات متحده از اجرای برنامه اصلاحات اجتماعی بود که نهایتاً موجب شد طبقه روستایی عموماً غیرانقلابی ایران به نیروهای انقلابی شهری بپیوندند (موسی نژاد، ۱۳۹۶).

احمد اشرف نیز در مقاله «از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی» منشأ اجرای برنامه‌های انقلاب سفید را «خارج از حکومت» و مشخصاً دولت کندی می‌داند که «فرآیندی بدون طرح و برنامه» داشت. وی نیروی محرکه اجرای برنامه اصلاحات ارضی در ایران را باور دولت کندی و مارکسیست‌های ایران به دو امر موهوم «انقلاب دهقانی قریب‌الوقوع در ایران» و «اجتناب‌ناپذیری اصلاحات ارضی به دلیل توسعه سرمایه‌داری» توصیف می‌کند (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۱۲) و در ادامه به بررسی تأثیر این اصلاحات بر طبقات اجتماعی ایران و بالأخص روستاییان می‌پردازد.

عباس خلجی در کتاب «اصلاحات آمریکایی و قیام پانزدهم خرداد (۱۳۴۲-۱۳۳۹)» انگیزه ایالات متحده از اجرای برنامه اصلاحات ارضی را سد نفوذ کمونیسم، تغییر ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران به منظور ایجاد شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری خارجی و فعالیت شرکت‌های چندملیتی و استعمار نو می‌داند. وی منشأ و خاستگاه انقلاب سفید را ضرورت‌های سیاسی اجتماعی داخلی ایران و نیازهای اقتصاد آمریکا برای به فروش رساندن تولیدات خود در بازارهای بین‌المللی به‌خصوص جهان سوم توصیف می‌کند. (خلجی، ۱۳۸۱)

For a White Revolution: John F. Kennedy and the « مقاله در April Summit
Shah of Iran» می‌نویسد که دولت کندی امیدوار بود انقلاب سفید از یک انقلاب کمونیستی در ایران جلوگیری کند. باین‌حال او بیشتر به تحولات بعد از آغاز اصلاحات می‌پردازد و معتقد است که ترس ایالات متحده از نفوذ شوروی و عدم توافق میان

سیاست‌گذاران آمریکایی باعث شد تا شاه از این موقعیت برای به دست آوردن کمک‌های مالی و تجهیزات نظامی بیشتر و افزایش قدرت خود استفاده کند. (Summit, 2004)

Ben Offlier در کتاب «US Foreign Policy and the Moderinzation of Iran, Kennedy, Johnson, Nixon, and the Shah» معتقد است که در دوران کندی نیز مسئله ثبات ایران بر مدرنیزاسیون اولویت داشته و او هم بر اختلافات داخلی در دولت کندی در خصوص رویکرد نسبت به مدرنیزاسیون تأکید می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اصولاً ایدئولوژی مدرنیزاسیون در دولت کندی وجود نداشت و محور سیاست‌های کندی نسبت به بخش‌های مهم جهان سوم نظیر ایران نبود. (Offlier, 2015: 48-24)

اکثر منابعی که به بررسی منشأ اجرای برنامه‌های انقلاب سفید در ایران پرداخته‌اند صرفاً در سطح تحلیل کلان و با اشاره به تغییر در دیدگاه هیئت حاکمه ایالات متحده بوده و اشاره‌ای به تحولات منطقه‌ای خاورمیانه در دوره مورد بحث نداشته‌اند. توجه به شرایط و عوامل منطقه‌ای به معنای نادیده گرفتن شرایط و عوامل داخلی و بین‌المللی نیست ولیکن غفلت از شرایط منطقه‌ای در این دوره که حتی می‌توان گفت نظام بین‌الملل و سیاست قدرت‌های بزرگ را نیز تحت تأثیر قرار داد، موجب نارسایی تحلیل خواهد بود.

چارچوب نظری

پژوهشگران برای تحلیل پدیده‌های سیاسی از سطوح مختلف تحلیل استفاده می‌کنند. پاتریک مورگان از پنج سطح تحلیل فردی، نهادهای تصمیم‌گیرنده (دیوانسالاری)، ملت-کشوری، منطقه‌ای و بین‌المللی نام می‌برد. وی معتقد است که گرچه کشورها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل هستند اما به‌تنهایی عمل نمی‌کنند لذا توجه پژوهشگران را به مطالعات منطقه‌ای جلب می‌کند. به اعتقاد باری بوزان نیز بررسی ملاحظات امنیتی کشورها در سطح کلان یا خرد کافی نیست زیرا دولت‌ها در خلأ زندگی نمی‌کنند و با محیط پیرامونی و دولت‌های اطراف و همسایه خود نیز در تعامل هستند، لذا معتقد است توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای این نارسایی در تحلیل را رفع خواهد کرد. (جعفری ولدانی، ۱۳۹۶: ۲۳) گرچه اساس تئوری نفولیرال کنت والز تأکید بر ساختار قدرت در سطح نظام بین‌الملل است ولیکن والتر اهمیت ویژه‌ای برای سطح تحلیل منطقه‌ای قائل است و محمد ایوب نیز بر سطح تحلیل منطقه‌ای بیش از سطوح دیگر تأکید می‌کند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۵: ۲۲۵).

سائول کوهن جنگ سرد را به سه مرحله «۱» حلقه مهار حوزه دریایی در امتداد «پیرامون نزدیک» حوزه اوراسیای قاره‌ای؛ «۲» نفوذ کمونیستی به حوزه دریایی؛ «۳» عقب‌نشینی کمونیستی از حوزه دریایی و افول قدرت شوروی» تقسیم‌بندی می‌کند. به اعتقاد وی نقشه ژئوپلیتیکی جهان در مرحله نخست و بخش زیادی از مرحله دوم بازتاب نظام سلسله مراتبی دوقطبی انعطاف‌ناپذیر بوده و بخش اعظم کشورهای جهان در حوزه ژئواستراتژیک قدرت بری شوروی یا قدرت بحری ایالات متحده قرار داشته‌اند. در مرحله نخست خاورمیانه در حوزه ژئواستراتژیک قدرت بحری یعنی ایالات متحده قرار داشت ولیکن در مرحله دوم نفوذ اتحاد شوروی در حوزه قدرت بحری موجب شکل‌گیری «نوار شکننده خاورمیانه» شد (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۵۱-۱۳۱). کمر بند شکننده یا «نوار شکننده» عبارت است از «مناطق استراتژیک که به لحاظ داخلی عمیقاً دچار اختلاف و دودستگی بوده و در رقابت میان قدرت‌های بزرگ حوزه‌های ژئواستراتژیک گرفتار شده‌اند.» (کوهن، ۱۳۸۷: ۹۷) در این مناطق رقابت قدرت‌های بزرگ از طریق فراهم ساختن امتیازات اقتصادی، تسلیحاتی و سیاسی برای موکلینشان، شدت چندپارگی را افزایش می‌دهد. در نوار شکننده کشمکش میان دولت‌ها به علت ذات ناهمگن بیشتر این دولت‌ها بسیار محتمل است که به همسایگان‌شان گسترش یابد. (Cohen, 2015: 48) مطالعه کشمکش‌ها در نوار شکننده نشان می‌دهد که دولت‌ها به علت چندپارگی درونی‌شان - شکاف‌های قومی، مذهبی یا زبانی - با امکان تشدید کشمکش‌ها به سبب دخالت قدرت‌های خارجی، در ورطه جنگ داخلی می‌افتند. (Saman Zulfqar, 2018: 124) دولت‌های محوری گرفتار در نوار شکننده حقیقتاً شکننده، نیازمند و بی‌ثبات هستند و به‌عنوان یک قاعده واجد بی‌ثباتی سیاسی و سطح پایین توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌باشند. (Tim Sweijts & Others, 2014: 2) در یک جمع‌بندی می‌توان «جنگ‌های مرحله‌ای»، «استقرار یگان‌های نظامی قدرت‌های بزرگ» و «مقاومت نیروهای سیاسی و اجتماعی» را از ویژگی‌های بارز نوار شکننده دانست. (پوستین چی، ۱۳۸۷: ۱۳۷)

شکل‌گیری نوار شکننده موجب می‌شود که سیاست خارجی و داخلی کشورهای این منطقه از یکسو تحت تأثیر سیاست‌ها و اعمال نفوذ قدرت‌های بزرگ و از سوی دیگر متأثر از اختلافات و رقابت‌های درون منطقه‌ای شکل بگیرد و بنابراین متفاوت از دولت‌هایی

باشد که صرفاً در یک منطقه ژئوپلیتیک تحت یک حوزه ژئواستراتژیک بری یا بحری قرار دارند.

در ادامه به رویدادهای عمده‌ای که از اواسط دهه ۵۰ میلادی موجب شکل‌گیری نوارشکننده خاورمیانه شد و اثراتی ژرف بر سیاست خارجی و داخلی کشورهای منطقه خاورمیانه داشت، می‌پردازیم:

کودتای افسران آزاد و سرنگونی حکومت سلطنتی مصر

در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) گروهی از نظامیان مصری تحت عنوان «افسران آزاد» به رهبری سرهنگ جمال عبدالناصر علیه نظام سلطنتی کودتا کرده و رژیم ملک فاروق پادشاه این کشور را سرنگون کردند. انتخاب نام «افسران آزاد» خود نشان‌دهنده این است که کودتای نظامیان مصری صرفاً یک کودتای نظامی شبیه آنچه در کشورهای آمریکای لاتین مرسوم است، نبود (قادری، ۱۳۸۶: ۱۳۹) و نظامیان مصری صرفاً به دنبال تغییر رژیم، جابجایی حاکمان و به دست گرفتن قدرت نبودند بلکه تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عظیمی را مدنظر داشتند. نظامیان مصری در ابتدا به دنبال تحقق ۶ اصل زیر بودند: نابودی امپریالیسم و دست‌نشانندگان آن در میان خائنان مصری؛ لغو فئودالیسم؛ پایان دادن به سرمایه انحصاری و سلطه سرمایه بر حکومت؛ برقراری عدالت اجتماعی؛ ایجاد ارتش مقتدر ملی و به وجود آمدن زندگی سالم و دموکراتیک. نظامیان در مرحله اول موفق شدند که نظام پادشاهی مصر را که نمایانگر «اتحاد فئودالیسم، سیاست بازرگانی بورژوازی و نماد امپریالیسم» بود، دگرگون کرده و برنامه اصلاحات ارضی، نظارت بر انحصارات و گسترش صنعتی شدن کشور و همچنین خروج ارتش بریتانیا از این کشور را به اجرا درآورند (طارق اسماعیل، ۱۳۶۹: ۸۲-۸۱).

نگاهی به برنامه و اصول نظامیان مصری نشان می‌دهد که در ابتدا تمرکز اهداف و برنامه‌های نظامیان و شخص ناصر بر کشور مصر و حل مسائل و مشکلات آن بود ولی در ادامه تحولات و رویدادهایی که در منطقه خاورمیانه صورت گرفت، آنان را به سمت وسوی سیاست‌های رادیکالیستی، چپ‌گرایانه، نزدیکی به شوروی و پان‌عربیسم سوق داد. پاک‌سازی مصر از حضور بریتانیا و حفظ تمامیت ارضی مصر دو هدفی بود که ارتش مصر برای دستیابی به آن علیه نظام سلطنتی قیام کرد و در این موضع ضد امپریالیستی بود که ناسیونالیسم عرب صدای پرخروش خود را یافت. به عبارتی می‌توان گفت که ناصر

به واسطه ضدیت با امپریالیسم به سمت ناسیونالیسم عرب کشیده شد. برای ناصر ناسیونالیسم عرب در درجه اول یک وسیله برای دستیابی به برخی اهداف و ارزش‌های دیگر بود که در آن دوره هدف اصلی و ارزش والا مبارزه علیه بریتانیا و سیاست‌های امپریالیستی غرب بود. ناصر بر اساس تجارب در جنگ فلسطین معتقد بود که نه فقط مصر بلکه کل منطقه هدف طرح‌های امپریالیستی هستند و بایستی در منطقه حداقلی از یکپارچگی هدف و تلاش برای مبارزه جمعی با دشمنان امپریالیست وجود داشته باشد. بنابراین هنگامی که در ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) ایده یک اتحاد غربی خطر انزوای مصر را نشان داد، ناصر شروع به تغییر جهت سیاسی و ایدئولوژیک از مصر به سمت جهان عرب نمود. (Dawisha, 2003: 138-139)

پیمان بغداد

اولین نشانه‌های استراتژی «عربیسم» ناصر در زمان مقابله با انعقاد «پیمان بغداد» بروز و ظهور یافت (درویش پور، ۱۳۷۴: ۲۳۰). با آغاز جنگ سرد ایالات متحده به دنبال سد نفوذ اتحاد جماهیر شوروی از طریق ایجاد اتحادهای نظامی و دفاعی به دور این کشور بود. در این زمان بین ترکیه و عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و پاکستان عضو پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) یک خلأ وجود داشت که مقامات ایالات متحده و مشخصاً وزیر خارجه آن دالس سعی می‌کردند با به وجود آوردن یک اتحاد ضد شوروی بین کشورهای خاورمیانه آن را پر کنند (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۵۳-۲۵۲). در تابستان ۱۳۳۳ پیشنهاد شکل‌گیری چنین اتحادی از سوی انگلستان به عراق مطرح شد. ناصر با چنین اتحادی مخالف بود زیرا که آن را ادامه تلاش‌های دالس وزیر خارجه آمریکا در ۱۳۳۲ و پیمان دفاعی خاورمیانه در ۱۳۳۰ می‌دانست که به دنبال اتحاد اعراب زیر چتر حمایتی غرب و در راستای جنگ سرد علیه اتحاد شوروی بود. این در حالی بود که به اعتقاد ناصر زمین‌های اعراب تحت اشغال اسرائیل و پایگاه‌های انگلستان در منطقه فراوان بودند (قادری، ۱۳۸۷، ۱۵۱-۱۴۹)؛ اما شوروی کیلومترها از سرزمین اعراب دور بود.

به‌رغم مخالفت‌های ناصر، در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ (۱۳۳۳) عراق و ترکیه پیمان دفاعی جدید را امضا کردند و در ادامه پاکستان، ایران و انگلستان نیز به این پیمان پیوستند درحالی‌که ایالات متحده به‌صورت عضو ناظر در آن شرکت نمود. در این زمان مطبوعات و رادیو صوت

العرب مصر و سایر روزنامه‌های عربی به تحریک ناصر به شدت علیه این پیمان و اعضای آن تبلیغ می‌کردند ولیکن حساسیت مصری‌ها نسبت به ایران بیش از دو کشور پاکستان و ترکیه بود. زیرا اولاً ترکیه و پاکستان هر دو سنی مذهب بودند و ثانیاً ترکیه و اعراب قبلاً در قالب امپراتوری عثمانی حضور داشتند و پاکستان نیز یک کشور غیر خاورمیانه‌ای و به‌دوراز منطقه موردادعای رهبری ناصر قرار داشت (واعظی و نجفی، ۱۳۸۸: ۷۰).

در اثر مخالفت‌های ناصر هیچ کشور عربی دیگر جز عراق به پیمان بغداد نپیوست. این امر موجب شد تا غربی‌ها بر فشار خود بر ناصر افزودند و حتی درخواست‌های وی را برای خرید اسلحه، منوط به ورود به پیمان‌های نظامی غرب کردند. لذا ناصر به‌ناچار به سوی بلوک شرق و اردوگاه کمونیستی روی آورد (درویش پور، ۱۳۷۴: ۲۲۵-۲۲۴). در آوریل ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) ناصر در کنفرانس کشورهای عدم تعهد در باندونگ شرکت کرد و روابط نزدیکی با نهر و تیتو برقرار نمود و توانست طی یک معامله تسلیحاتی سلاحی را که غرب از او دریغ کرده بود از چکسلواکی خریداری کند. توافق تسلیحاتی مزبور، الحاق مصر را به پیمان بغداد مستفی ساخت، راه رخنه شوروی را در خارج از منطقه نفوذ مرزی باز کرد و موجب تیرگی روابط بین دولت نظامی مصر و واشینگتن که تا آن موقع حسنه بود گردید (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۵۶-۲۵۴).

بحران کانال سوئز

در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) رهبران مصر تصمیم گرفتند به‌منظور افزایش تولید برق و سطح زیر کشت زمین‌های کشاورزی سدی را بر روی رود نیل در آسوان احداث کنند. از آنجایی که هزینه احداث این سد خارج از توان مالی مصر بود لذا درصدد برآمد تا از بانک جهانی وام بگیرد ولیکن بانک جهانی اعطای این وام را منوط به گرفتن بخشی از هزینه احداث سد از کشورهای دیگر کرد. علیرغم پیشنهاد وامی با شرایط مساعد از سوی اتحاد شوروی، مصری‌ها به مذاکره با بانک جهانی و کشورهای غربی ادامه دادند. در این زمان ایالات متحده و بریتانیا پیشنهاد کمک تکمیلی را به مصری‌ها ارائه کردند ولیکن در ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) به ابتکار وزیر خارجه آمریکا پیشنهاد خود را پس گرفتند. در واکنش به این اقدام، ناصر در ۲۶ ژوئیه یعنی در سالگرد سقوط سلطنت طی یک سخنرانی در اسکندریه، شرکت کانال سوئز را ملی اعلام کرد و در همین موقع کارمندان مصری، دفاتر شرکت را در

اسمعیلیه تصرف کردند. تصمیم ناصر موجب واکنش‌های گسترده‌ای در داخل مصر، جهان عرب و کشورهای غربی شد (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۶۱-۲۶۰). درآمد کانال سوئز متعلق به فرانسه و انگلیس بود و به لحاظ اهمیت استراتژیک آن و اتکای اروپا به نفت خاورمیانه، از موقعیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود (درویش پور، ۱۳۷۴: ۲۲۷).

به دنبال این حوادث مذاکرات سه‌ماهه‌ای در لندن و نیویورک جریان یافت که طی آن‌ها بریتانیا درصدد تحمیل نوعی نظارت بین‌المللی بر آبراه سوئز بود اما موفق نشد زیرا آمریکایی‌ها حاضر نشدند برای اجبار مصر به اعمال فشار نظامی متوسل شوند. اما دولت‌های بریتانیا و فرانسه مصمم بودند که از نیروی نظامی استفاده کنند (منسفیلد، ۱۳۸۵: ۲۹۵)؛ لذا بر اساس یک برنامه از پیش طراحی‌شده با همدستی اسرائیل سرزمین مصر را موردتهاجم قرار دادند.

حمله سه‌جانبه انگلستان، فرانسه و اسرائیل به مصر پیامدهای گسترده‌ای داشت. شوروی با شدت «حمله سه‌جانبه» به کانال سوئز را محکوم کرد و تلاش زیادی نمود تا خود را به‌عنوان حامی استقلال مصر نشان دهد. نیاز مصر به تسلیحات نظامی و کمک‌های فنی و مالی شوروی موجب تقویت روابط دو کشور شد. از طرف دیگر بحران سوئز شکستی برای کشورهای فرانسه و انگلیس به شمار می‌رفت زیرا که موجب جایگزینی نفوذ ایالات متحده به‌جای آن‌ها شد. از این مقطع زمانی آمریکایی‌ها تلاش نمودند متحدان منطقه‌ای خود را در چارچوبی انعطاف‌پذیرتر متحد سازند که از طریق اعلام «دکترین آیزنهاور» صورت گرفت. بر اساس «دکترین آیزنهاور» آمریکایی‌ها متعهد شدند به هر یک از کشورهای منطقه که مورد تهدید یک کشور «تحت سلطه کمونیسم بین‌الملل» قرار گیرد کمک کنند (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۶۸-۲۶۶).

پیروزی سیاسی ناصر به‌رغم شکست نظامی وی در جریان بحران کانال سوئز باعث انعکاس گسترده و اعتبار گفتمان «ناصریسم» در منطقه خاورمیانه شده و موجب تضعیف قدرت‌های غربی و متحدان منطقه‌ای آن‌ها گردید (هوشی السادات، ۱۳۹۴: ۲۱۱). همدستی فرانسه و انگلیس با رژیم غاصب اسرائیل در حمله به یک کشور عربی موجب شد که توده‌های عرب به این نتیجه برسند که راه‌حل مشکلات آن‌ها و مبارزه با امپریالیسم و استعمار، اتحاد آن‌ها با یکدیگر است لذا به دنبال بحران سوئز اعتراضات گسترده‌ای در میان توده‌های

مردم در کشورهای عربی خاورمیانه بخصوص عراق، لبنان، سوریه و اردن به طرفداری از ناصر و با هدف اتحاد صورت گرفت که نهایتاً به اتحاد رسمی دولت‌های مصر و سوریه انجامید.

تشکیل جمهوری متحد عرب

در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) حزب بعث در سوریه تأسیس شد. این حزب که تمایلات وحدت‌طلبانه و پان‌عربیستی داشت توانست در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) وارد دولت سوریه شود. به دنبال موج عربیسمی که منطقه خاورمیانه را در بر گرفته بود شکری قوتلی رئیس‌جمهور سوریه تحت فشار حزب بعث و نظامیان این کشور، در ژانویه سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۶) عازم مصر شد تا طی مذاکراتی پیمان اتحاد میان دو کشور را با ناصر امضا کنند. در اول فوریه ۱۹۵۸ (۱۳۳۶) اتحاد میان دو کشور اعلام شد و در ۲۲ همان ماه طی رفراندومی به تأیید عموم رسید. اتحاد میان دو کشور که در واقع نوعی انضمام سوریه به مصر بود موجب تسری سیستم سیاسی و اقتصادی مصر به سوریه گردید و کارمندان و نظامیان مصری در سوریه مستقر شده و قوانین و مقررات دولتی مصر را در این کشور حاکم کردند. چندی بعد در مارس همان سال دولت یمن نیز پیوستن خود به دولت جدید را که اکنون «جمهوری متحده عرب» نامیده می‌شد، اعلام کرد. اتحاد مصر و سوریه و پیوستن صوری و نمایشی یمن به این اتحاد موجی از امید را در میان توده‌های عرب و ناآرامی در کشورهای منطقه ایجاد کرد. به نظر می‌رسید اتحاد سوریه و مصر پایان یک جریان نباشد بلکه فقط مرحله‌ای از وحدت تمام کشورهای عرب را تشکیل دهد که قاهره مرکز آن است. (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۷۱-۲۶۸) این رویدادها سخت موجب نگرانی غربی‌ها و نیز عراق، ترکیه و اردن و در نهایت مبارزه برای جلوگیری از تحقق آن شد. اعضای پیمان بغداد بی‌درنگ با حضور اولین بار نماینده آمریکا (دالس) تشکیل جلسه داد و خواستار تلاش برای جلوگیری از برقراری وحدت مصر و سوریه شدند. در نتیجه این نگرانی‌ها و به تحریک انگلیس و به وساطت نوری سعید، فیصل دوم پادشاه عراق و شاه حسین پادشاه اردن در فوریه ۱۹۵۸ (۱۳۳۶) به صورت فدرال باهم متحد شدند و «اتحاد هاشمی» را در برابر «جمهوری متحد عربی» پایه‌گذاری کردند (آسایش طلب طوسی، ۱۳۸۲: ۸۳-۸۲).

از آنجایی که اتحاد مصر و سوریه موجب تقویت جناح کشورهای چپ‌گرا و ترقی‌خواه در مقابل دکتورین آیزنهاور، پیمان بغداد و نظام‌های محافظه‌کار و پادشاهی در منطقه می‌شد ایران نیز به مخالفت با اتحاد مصر و سوریه پرداخت و از مخالفان آن حمایت کرد. همین امر موجب تشدید اختلافات میان ایران و مصر گردید و موجب شد تا نیروهای ناصریست و پان عربیست‌های خارج از مصر نیز ایران را به دشمنی با اتحاد اعراب متهم کنند (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۵).

روند قدرت‌گیری ناصر و افزایش نفوذ او در منطقه خاورمیانه خطری جدی برای نظام پادشاهی ایران محسوب می‌شد زیرا دو کشور سیاستی را برگزیده بودند که اساساً در تضاد با یکدیگر قرار داشت. درحالی‌که سیاست خارجی ایران در این زمان مبتنی بر اتحاد و ائتلاف با غرب و مقاومت در برابر اتحاد شوروی تعریف‌شده بود ولیکن سیاست ناصر مبتنی بر استراتژی «عدم تعهد»، «سوسیالیسم عربی» و «ناسیونالیسم عربی» بود (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۱۸-۱۷).

از دیدگاه استراتژی «عدم تعهد» درحالی‌که ناصر یک رهبر مستقل محسوب می‌شد ولیکن شاه وابسته به غرب می‌نمود. ناصر توانسته بود با کودتا علیه نظام پادشاهی یک نظام حداقلی به‌ظاهر جمهوری را تأسیس کند و سوسیالیسم و ناسیونالیسم عربی او به‌واسطه برخی اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نظیر اصلاحات ارضی توانسته بود شکاف میان طبقات و دولت و ملت را کاهش داده و نوعی از مشارکت توده‌ای را فراهم کند درحالی‌که تداوم نظام پادشاهی در ایران حاصل یک کودتای آمریکایی بود که سرکوب و استبداد آن مانع هرگونه اصلاحاتی بوده و مشارکت مردمی حتی به شکل توده‌ای نیز محلی از اعراب نداشت.

ناصر که خود را در جایگاه رهبر امت عربی می‌دید همواره از وحدت اعراب از اقیانوس تا خلیج یعنی اقیانوس اطلس تا خلیج فارس سخن می‌گفت که شامل جمعیت عرب‌زبان استان نفت‌خیز خوزستان ایران نیز می‌شد و تهدیدی برای تمامیت ارضی ایران بود، از سوی دیگر از خلیج فارس به‌عنوان یک خلیج عربی نام می‌برد که هویت ایرانی آن را به چالش می‌کشید و تهدیدی بر اعمال حاکمیت ایران در خلیج فارس و جزایر ایرانی محسوب می‌شد.

موج احساسات ملت‌گرایی (پان‌عربیسم) که بعد از بحران کانال سوئز برانگیخته شده بود بر توده‌های مردم و نخبگان سیاسی و نظامی عراق نیز مؤثر بود. در سحرگاهان روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) گروهی از نظامیان عراقی به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم و سرهنگ عبدالسلام عارف که عازم مرزهای اردن بودند به بغداد بازگشتند و با تصرف مراکز حساس شهر رژیم سلطنتی را سرنگون نمودند. کودتای نظامیان عراقی خشونت‌بار بود و فیصل پادشاه و نوری سعید نخست‌وزیر این کشور کشته شدند. همچنین برخلاف مصری‌ها، نظامیان عراقی تحولات را با احتیاط و مدارا انجام ندادند بلکه ظرف چند ماه کشور خود را از موضع باوفاترین متحد کشورهای غربی به موضع نزدیک‌ترین متحد شوروی مبدل ساختند. یک دولت موقت به رهبری قاسم که امور وزارت دفاع را هم به عهده داشت تشکیل گردید و قانون اساسی جمهوری رسماً در ۲۷ ژوئیه اعلام شد که به موجب آن عراق قسمتی از ملت عرب به شمار می‌رفت. در سپتامبر قانون اصلاحات ارضی به تصویب رسید که تقلیدی از قانون مصر در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) بود. جمهوری متحد عرب اولین کشوری بود که رژیم جدید بغداد را به رسمیت شناخت. رژیم بغداد نیز متقابلاً اتحاد سوریه و مصر را که ملک فیصل قبلاً رد کرده بود به رسمیت شناخت. اتحاد با اردن نیز لغو شد. در ۱۹ ژوئیه معاون نخست‌وزیر، عبدالسلام عارف در دمشق با ناصر ملاقات کرد تا درباره اصول همکاری بین دو کشور به گفتگو بنشینند و مقدمات اتحاد بین دو کشور را فراهم آورد. از آنجاکه کودتای عراق شش ماه بعد از به وجود آمدن «جمهوری متحد عرب» وقوع یافت این احساس به وجود آمد که گسترش «جمهوری متحد عرب» در سراسر خاورمیانه عربی قریب‌الوقوع است (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۷۳-۲۷۲).

دوران بعد از انقلاب عراق، به‌طور کوتاه‌مدت، نشانگر اوج بی‌وقفه ناسیونالیسم عرب بود. در آن دوره تاریخی کوتاه، توده‌های پرانرژی واقعاً معتقد بودند که شاهد شکست مفتضح و نهایی دشمنان ناسیونالیسم عرب هستند. آن‌ها حالا می‌توانستند امیدوار باشند که برای اولین بار در طول تقریباً ۵۰۰ سال گذشته، گذشته شکوهمندشان را تبدیل به آینده پرزرق‌وبرق و قهرمانانه کنند. این فرآیند با ورود عراق به جمهوری متحده عربی شروع خواهد شد و سنگ بنای دولت ملت عربی خواهد شد که ناصر خواهد ساخت. مصر،

سوریه و عراق قلب فرهنگی و جغرافیایی دنیای عرب بودند و اتحاد آنها باعث موج بزرگی می‌شد که همه شک و تردیدها را از بین می‌برد. (Dawisha, 2003: 212-213)

انقلاب ۱۹۵۸ عراق در تهران با استقبال فوق‌العاده سردی روبه‌رو شد زیرا که یک شکست برای پیمان بغداد و نظام‌های پادشاهی در منطقه محسوب می‌شد. (Cuhbin and Zabih, 1974: 171) برخلاف مصر و سوریه، عراق همسایه ایران بود و مورد انقلاب ضد سلطنتی آن‌چنان نزدیک بود که توسط عناصر ضد سلطنت در داخل و خارج ایران نادیده گرفته نشود. این ترس همچنین وجود داشت که مورد عراق شاید دیگر دولت‌های عربی منطقه خلیج فارس را در معرض کودتای نظامی، رادیکالیسم عربی و نفوذ شوروی و از این‌رو کاهش تعداد رژیم‌های دوست ایران قرار دهد. در نگاه اول به نظر می‌رسید که ایران در گیره تهدید شوروی از شمال و تهدید عربی ضد سلطنتی از جنوب گرفتار می‌شود اما با افزایش نفوذ شوروی در عراق و لاس‌زنی عبدالکریم قاسم با کمونیست‌های عراقی، برای تهران مشخص شد که ممکن است ایران گرفتار گیره شوروی از هر دو طرف خود شود. (Ramazani, 1975: 281) کودتای قاسم یک شکست کامل و تهدیدی برای دولت ایران محسوب می‌شد زیرا جدای از آن‌که موجب شعله‌ور شدن اختلافات دو کشور بر سر شط العرب گردید بلکه عراق را از یک رژیم سلطنتی متحد غرب و هم‌پیمان ایران در پیمان بغداد تبدیل به یک نظام جمهوری بی‌طرف - اگر نگوئیم حامی بلوک شرق - تبدیل کرد که برخلاف گذشته حامیان ناصر از نفوذ و جایگاه بالایی در آن برخوردار بودند. عراق پس از کودتا به پایگاه مخالفان حکومت ایران تبدیل شد و گردهای آن کشور نیز از آزادی عمل فراوانی برخوردار شدند که این امر می‌توانست تأثیر بسیاری بر تحرک و فعالیت گردهای ایران داشته باشد (دهنوی، ۱۳۸۳: ۴۴).

پیامدهای تحولات خاورمیانه بر ایران

هدف ایالات متحده از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دکتر محمد مصدق این بود که از طریق ایجاد ثبات سیاسی در ایران مانع قدرت گرفتن کمونیست‌ها شود (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۵۱)؛ بنابراین بعد از کودتای ۲۸ مرداد حجم کمک‌های نظامی و اقتصادی ایالات متحده به ایران افزایش چشمگیری یافت. در چند سال بعد از کودتا، حل موضوع نفت و کمک‌های ایالات متحده موجب بهبود وضعیت اقتصادی و توانایی‌های سرکوب

رژیم گردید ولیکن در ادامه با توجه به عدم مشروعیت و مقبولیت مردمی رژیم بعد از کودتا، فشارها و تهدیداتی که از ناحیه تحولات منطقه‌ای بر آن وارد می‌شد، رژیم را در وضعیت متزلزل و شکننده‌ای قرار داد. راهبرد شاه در مقابله با این تهدیدات اولویت دادن به تسلیحات و نظامیگری در برابر توسعه بود. شمار نظامیان ایران از ۱۲۰ هزار نفر در سال ۱۳۳۱ به ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۴۲ افزایش یافت (سینایی، ۱۳۸۴: ۶۶۴) و هزینه‌های نظامی ایران که در زمان دکتر مصدق به ۴۱/۵ میلیون دلار کاهش یافته بود بعد از کودتا به تدریج افزایش یافته و به دنبال اعلام دکترین آیزنهاور در سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) با یک جهش عظیم از ۸۱/۹ میلیون دلار در سال ۱۹۵۶ به ۱۳۸/۱ میلیون دلار در سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) و نهایتاً به ۱۹۱/۲ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ رسید (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۹۴). سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) یک نقطه عطف در روابط ایران و ایالات متحده بود؛ زیرا که میزان کمک‌های نظامی برای اولین بار از کمک‌های اقتصادی پیشی گرفت. در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) ایالات متحده ۲۳ میلیون دلار کمک نظامی و ۶۲/۳ میلیون دلار کمک اقتصادی به ایران کرده بود در حالی که این رقم طی سال بعدی به ۸۲/۵ میلیون دلار کمک نظامی و ۳۳ میلیون دلار کمک اقتصادی تغییر کرد. مقامات آمریکایی معتقد بودند که حمایت از رژیم شاه و تقویت ارتش ابزارهای کلیدی حفظ ثبات داخلی ایران هستند. ثبات ایران نه فقط عنصر جدایی‌ناپذیر استراتژی سد نفوذ شوروی برای جلوگیری از نفوذ به خاورمیانه بلکه برای تأمین دسترسی غرب به منابع عظیم نفتی ایران حیاتی بود. (Offier, 2015: 24) این کمک‌ها جدای از همکاری و کمک‌های امنیتی و اطلاعاتی بود که ایالات متحده در راستای تأسیس ساواک و سرکوب مخالفان رژیم انجام می‌داد. تمامی این کمک‌ها در حالی است که با فرض درستی رقم رسمی اعلام شده، هزینه واقعی برنامه عمرانی هفت‌ساله دوم (۱۳۴۱-۱۳۳۴) از ۳۴۰۷ میلیون دلار منابع قابل استفاده، چیزی حدود ۱۴۷ میلیون دلار بود. از سال ۳۵-۱۳۳۴ یک سیاست نسبتاً مدرنیستی سرمایه‌گذاری دولتی همراه با افزایش مصرف خصوصی با تعرفه‌های پایین اتخاذ شده بود که نهایتاً به افزایش واردات کالا و کسری تراز پرداخت‌ها منجر گردید (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۵۳-۲۴۷). هزینه زندگی از ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ بیش از ۳۵٪ افزایش یافت و تعداد اعتصابات بزرگ از ۳ مورد در سال‌های ۳۶-۱۳۳۴ به بیش از بیست مورد در سال‌های ۴۰-۱۳۳۶ رسید که برخی با درگیری خونین میان اعتصاب‌کنندگان و نیروهای مسلح پایان یافت (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۵۱۹-۵۱۸). باین حال این

تمام ماجرا نبود. اعتراضات اقشار مختلف مردم، دانشجویان، دانش آموزان و معلمان که با خشونت سرکوب می‌شد حاکی از ناکارآمدی سیاست رژیم و نابسامانی اوضاع بود. بنابراین برخلاف انتظار شاه و ایالات متحده، راهبرد امنیتی و نظامی‌گری شاه نه تنها به تثبیت اوضاع نینجامید بلکه خود به عاملی اساسی برای بی‌ثباتی و ناآرامی تبدیل شد.

انقلاب سفید و سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد

تحولات منطقه خاورمیانه از اواسط دهه ۵۰ میلادی حاکی از آن بود که رژیم‌ها محافظه‌کار و سلطنتی مبتنی بر نظام فئودالی در منطقه واجد شرایط فساد، فقر، تبعیض و نابرابری هستند که آن‌ها را در برابر تبلیغات و فعالیت‌های کمونیستی و دولت‌های انقلابی آسیب‌پذیر کرده و مستعد هرگونه بی‌ثباتی و ناآرامی‌های مردمی و در نتیجه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی می‌سازد که در عمل منجر به شکست استراتژی «سد نفوذ» خواهد شد؛ لذا آمریکایی‌ها درصدد برآمدند از طریق انجام برخی اصلاحات و به قولی «انقلاب از بالا» به صورت کنترل‌شده زمینه‌های ناآرامی و بی‌ثباتی و در نتیجه نفوذ اتحاد شوروی را از میان بردارند. در این میان کشور ایران با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی خود در استراتژی «سد نفوذ» شوروی از اهمیت بالایی برای مقامات آمریکایی برخوردار بود.

به دنبال کودتای قاسم در عراق که از متحدان ایران در پیمان بغداد بود، آلن دالس رئیس سازمان سیا در اوت ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) به شورای امنیت ملی آمریکا گزارشی از وضع ایران ارائه کرد که در آن اشاره شده بود «سیا نسبت به آینده رژیم شاه سخت بدبین است، مگر آن‌که بتوان شاه را به انجام اصلاحات داخلی متقاعد کرد.» (میلانی، ۱۳۹۲: ۲۹۳-۲۹۲). چندی بعد در جلسه ۹ سپتامبر ۱۹۵۸ (۱۸ شهریور ۱۳۳۷) این شورا به ارزیابی سیاست ایالات متحده در قبال ایران و مشخصاً تداوم حمایت از شاه و یا در غیر این صورت جایگزینی وی پرداخت و نهایتاً به این نتیجه رسید که علی‌رغم تداوم حمایت از شاه وی را به انجام اصلاحات لازم ترغیب و تشویق کنند. از جمله اصلاحاتی که در آن جلسه مورد بحث و تأکید قرار گرفت «اصلاحات ارضی» و «اصلاح نظام مالیاتی» در ایران بود (میلانی، ۱۳۹۲: ۲۵۷).

با این حال به‌رغم هشدارهای شورای امنیت ملی آمریکا، در بقیه دوره ریاست جمهوری آیزنهاور کار چندانی درباره بحران رشد‌یابنده ایران انجام نگرفت. با پیروزی جان اف کندی

در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، دولت وی استراتژی جدیدی را تحت عنوان «پاسخ انعطاف‌پذیر» در پیش گرفت که استفاده از ابزارهای متنوعی نظیر آموزش نیروهای ضد شورش، برنامه‌های فرهنگی نظیر سپاه صلح و کمک‌های اقتصادی و دیپلماسی را جهت مقابله با گسترش نفوذ شوروی در جهان سوم توصیه می‌کرد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۲-۱۷۱). در این زمان مقامات آمریکایی تحت تأثیر اندیشه‌های والت روستو معتقد بودند که اجرای برنامه اصلاحات سیاسی و اجتماعی نهایتاً زمینه ناآرامی و اعتراضات مردمی و به تبع آن گسترش نفوذ شوروی در کشورهای در معرض خطر نظیر ایران را رفع خواهد کرد.

کندی شخصی به نام فیلیپ تالبوت را مسئول کمیته‌ای برای بازبینی و بازاندیشی سیاست آمریکا در ایران کرد. توصیه کمیسیون تالبوت این بود که ایالات متحده بایستی «حتی‌الامکان شکافی را که بین شاه و طبقه متوسط پدیدار شده پر کند و شاه را تحت فشار بگذارد که به یک «انقلاب کنترل‌شده» همت کند.» (میلانی ۱۳۹۲: ۳۱۱-۳۰۹) در این زمان فقر و فساد و ناکارآمدی رژیم هم‌زمان با وضعیت وخیم اقتصادی موجب بروز اعتراضات مردمی شده و در جریان این اعتراضات و کشته شدن یکی از معترضین، دولت شریف امامی جای خود را به دولت امینی داده بود که مورد حمایت ایالات متحده قرار داشت. کمیسیون تالبوت پیشنهاد می‌کرد که ایالات متحده از طریق کمک‌های اقتصادی از دولت علی امینی حمایت کرده و مانع کودتا علیه وی شود. این توصیه‌ها سیاست آمریکا در مورد ایران در دو سال بعد را شکل دادند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۳).

شاه که نگران اهداف و برنامه‌های کندی برای آینده سیاسی خود بود و به هیچ‌وجه حاضر به ایفای نقش حاشیه‌ای در جریان برنامه‌های اصلاحی نبود در دهم آوریل ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) برای دیدار با کندی عازم ایالات متحده شد. شاه در این دیدار توانست کندی را به برکناری امینی متقاعد کند و چند ماه بعد از بازگشتش از آمریکا استعفای دولت امینی را که دولتش دچار تفرقه شده و خودش نیز با شاه بر سر بودجه نظامی دچار مشکل پیدا کرده بود، پذیرفت. بعد از استعفای امینی، یک پذیرش واحد در دولت کندی وجود داشت که شاه بهترین یا شاید تنهاترین ابزار برای نیل به اهداف ایالات متحده در ایران و خلیج فارس است. (Offelner: 2015: 48) به دنبال استعفای امینی، شاه اسدالله علم دوست صمیمی و وفادارش را به‌عنوان نخست‌وزیر جدید انتخاب کرد و علم مأمور شد تا برنامه‌هایی را که امینی شروع کرده بود به نام و به کام شاه ادامه دهد.

لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

در راستای اجرای برنامه‌های اصلاحات از بالا و انقلاب کنترل‌شده توسط دولت اسدالله علم، روزنامه کیهان در تاریخ ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ خبر داد که: «طبق لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، که در دولت به تصویب رسیده و امروز منتشرشده، به زنان حق رأی داده می‌شود.» اما این تنها مصوبه دولت نبود بلکه شرط اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب شونده‌ها برداشته شده و در مراسم تحلیف و قسم خوردن به جای قرآن مجید «کتاب آسمانی» قیدشده بود. همچنین شرط ذکوریت نیز حذف شده و به جای آن واژه «باسواد» نوشته شده بود. این تصویب‌نامه‌ها که در تعارض آشکار با شرع و اصول قانون اساسی مشروطیت بود با مخالفت مردم و روحانیت و علما قرار گرفت لذا روحانیون و مراجع و در رأس آن‌ها حضرت امام خمینی «ره» تصمیم گرفتند که طی نامه‌ای از شاه درخواست نمایند که تصویب‌نامه‌های فوق لغو شود. باین حال شاه در پاسخ به نامه‌های ارسال شده نوشت: «... پاره‌ای از قوانین که از طرف دولت صادرشده و می‌شود چیز تازه‌ای نیست؛ و یادآور می‌شویم که ما بیش از هر کس در حفظ شعائر دینی کوشا هستیم. و این تلگراف برای دولت ارسال می‌شود.» در این زمان علما که از نامه‌نگاری به شاه نتیجه نگرفته بودند نوک پیکان حملات و انتقادات را متوجه دولت نمودند و طی تلگرافی از اسدالله علم نخست‌وزیر خواستند که لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را لغو نماید. علم در ابتدا تصمیم گرفت که با اقدامات پلیسی و امنیتی از طریق ایجاد جو رعب و وحشت به مخالفت‌ها پایان دهد ولیکن هنگامی که از این اقدامات نتیجه لازم را نگرفت درصدد برآمد با ارسال نامه‌ای به علمای روحانی از آن‌ها دلجویی کرده و طرح‌های تصویب‌شده درباره انجمن‌های ایالتی و ولایتی را با تفسیر ملایم‌تر تعدیل کند. باین حال این ترفند علم نیز مؤثر نبود و ادامه مخالفت‌ها باعث شد تا او در ۵ آذرماه ۱۳۴۱ طی تلگرافی خطاب به روحانیون وعده دهد که این مصوبات بدون تجدیدنظر قابلیت اجرایی نخواهند داشت. از آنجایی که این تلگراف نیز حاکی از لغو تصویب‌نامه‌ها نبود موجب رضایت مخالفان نشد و همچنان خواهان لغو کامل آن شدند. در این مرحله، علم که احساس می‌کرد جو سیاسی کشور به مرحله انفجار رسیده است، پس از مشورت با شاه طی ارسال تلگرافی برای علمای روحانی تصویب‌نامه مزبور را ملغی اعلام کرد (شاهدی، ۱۳۸۶: ۳۸-۲۷).

لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای شاه چیزی بیش از یک عقب‌نشینی تاکتیکی نبود. دیری نپایید که شاه نخست در ۶ ژانویه ۱۹۶۳ (۱۶ دی‌ماه ۱۳۴۱) از تغییرات مهمی خبر داد که «مبنای رژیم آینده ایران» را تغییر خواهد داد و آنگاه در ۱۹ دی‌ماه (سالروز اصلاحات ارضی) در جلسه «کنگره ملی دهقانان» از اصول شش‌گانه انقلاب شاه و مردم گفت و خبر داد که «به‌عنوان پادشاه مملکت و رئیس قوای سه‌گانه» این اصول را «بدون واسطه» و مستقیماً از طریق فرماندوم به رأی مردم خواهد گذاشت (میلانی، ۱۳۹۲: ۳۶۳). این اصول شش‌گانه عبارت بودند از: اصلاحات ارضی و الغای رژیم ارباب‌ورعیتی، اصلاح قانون انتخابات و اعطای حق رأی به زنان، فروش سهام کارخانه‌های دولتی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، ملی کردن جنگل‌ها و مراتع و بالاخره ایجاد سپاه دانش.

رژیم شاه بر این باور بود که از طریق فرماندوم و تصویب ملی طرح‌های اصلاحی راه هرگونه مخالفت دیگران و روحانیون با اجرای آن‌ها را خواهد بست ولیکن برخلاف انتظار رژیم در این مرحله نیز علما به رهبری امام خمینی واکنش تندی نشان داده و خواهان ارسال نماینده‌ای از سوی دولت به قم جهت آگاهی دادن روحانیون درباره اقداماتش شدند. سلیمان بهبودی نماینده دولت نتوانست نظر علما را جلب کند؛ لذا روحانیون آیت‌الله روح‌الله کمالوند از مدرسین حوزه علمیه قم را برای ملاقات شاه فرستادند اما از این مذاکرات نیز نتیجه‌ای حاصل نشد و حتی شاه ضمن انتقاد از روحانیت شیعه آنان را با علمای اهل تسنن مقایسه کرد که پیوسته با دولت‌های خود همراهی و هماهنگی دارند؛ اما روحانیون ایران پیوسته در برابر اقدامات دولت ایجاد مانع می‌نمایند. (شاهدی، ۱۳۸۶: ۴۲) در این ملاقات شاه صحبت‌هایی را مطرح کرد که انگیزه واقعی او را از اجرای برنامه‌های انقلاب سفید نشان می‌دهد. شاه گفته بود که «اگر این کار را انجام ندهم از بین می‌روم و کسانی (کمونیست‌ها) روی کار می‌آیند و به این کارها دست می‌زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام شما ندارند، بلکه مساجد را بر سر شما خراب خواهند کرد.» (شیرخانی، ۱۳۷۸: ۲۱۳).

از آنجایی که شاه مصمم به اجرای برنامه‌های خود بود، پس از بازگشت آیت‌الله کمالوند، امام خمینی طی اعلامیه‌ای فرماندوم را تحریم کردند و به دنبال ایشان دیگر مراجع نیز حکم

به تحریم فراندوم دادند. مخالفت علما و در رأس آن‌ها امام خمینی موجب تعطیلی بازار تهران و تظاهرات خیابانی مردم علیه فراندوم شد که با سرکوب شدید نیروهای رژیم مواجه گردید. بنابراین در واکنش به اقدامات رژیم شاه، امام خمینی از مردم قم خواستند که در روز ورود شاه به قم از خانه‌های خود بیرون نیایند. شاه در ۴ بهمن بدون استقبال علما و مردم وارد قم شد و از فرط عصبانیت اقدام به توهین علیه روحانیت کرد.

در نهایت فراندوم «انقلاب سفید» روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ برگزار شد و دولت اعلام کرد که مورد تصویب مردم قرار گرفته است. بلافاصله پس از برگزاری فراندوم و تصویب لوایح آن جان‌اف‌کندی رئیس‌جمهور آمریکا طی تلگرافی مراتب رضایت خود و دولت آمریکا را از این اقدام شاه اعلام کرد و سفیر انگلیس در تهران نیز طی ملاقاتش با اسدالله علم پیام تبریک و رضایتمندی ملکه انگلستان را به اطلاع وی رسانید. علم بعد از فراندوم طی مصاحبه‌های خود در مطبوعات و رادیو عزم خود و دولتش را برای اجرای بی‌کم‌وکاست مفاد آن اعلام کرد و اضافه نمود که هرگونه مخالفت با اجرای آن را با قاطعیت سرکوب خواهد کرد. او در کنفرانس اقتصادی که در هشتم اسفندماه ۱۳۴۱ در تهران برگزار شد، از اصلاحات ارضی به‌عنوان اساس انقلاب سفید نام برد و اظهار داشت: «پایه سیاست کشاورزی بر اصل اصلاحات ارضی گذاشته شده است که قوانین آن، جزء به جزء، برحسب پیشنهاد شاهنشاه به تصویب ملی رسیده و در حقیقت پایه انقلاب سفید و قانون اساسی ماست.» (شاهدی، ۱۳۸۶، ۴۷-۴۵).

با اینکه لوایح انقلاب سفید در ابتدا شامل ۶ اصل می‌شد و بعدها اصول دیگری هم به آن اضافه شد لیکن چنان‌که اسدالله علم می‌گفت مهم‌ترین اصل و اساس این برنامه‌ها اجرای اصلاحات ارضی بود. اصلاحات ارضی پیش‌تر در کشورهای انقلابی نظیر مصر، سوریه و عراق در منطقه خاورمیانه اجرایی شده بود و مقامات آمریکایی و رژیم شاه حال به گمان خود در پی آن بودند که با اجرای این اصلاحات پایگاه اجتماعی رژیم را گسترش داده و زمینه بی‌ثباتی و انقلاب در ایران و نهایتاً نفوذ شوروی را از بین ببرند. در این زمان دو باور موهوم وجود داشت که عبارت بود از «انقلاب دهقانی قریب‌الوقوع در ایران» و «اجتناب‌ناپذیری اصلاحات ارضی به دلیل توسعه سرمایه‌داری». ایالات متحده در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی در برنامه کمک خارجی خود، سیاست تشویق اصلاحات ارضی متناسبی را برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته گنجانده بود تا توان آن‌ها را در برابر به‌اصطلاح تجاوز

کمونیستی تقویت کند و در ایران نیز این پروژه تحت عنوان پروژه سی "Project Thirty" اجرا شده بود اما کودتای انقلابی ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) عراق (همسایه غربی) و حملات تبلیغاتی فزاینده از سوی اتحاد جماهیر شوروی علیه رژیم شاه موجب شد تا دولتمردان آمریکایی بار دیگر به منظور انجام یک برنامه اصلاحی جسورانه شاه را تحت فشار قرار دهند (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۱۲).

کشتار طلاب فیضیه قم

پس از رفراندوم نمایشی لحن شاه و علم در برخورد با معترضین از جمله روحانیون تغییر کرد. این تغییر لحن در نطق علم کاملاً محسوس است:

«شاهنشاه معظم هدایت کشور را بر پایه‌ای نو و بر پایه تحول اجتماعی و عمیق تازه‌ای می‌گذارد. تحولی که برای پاره‌ای از کشورها به قیمت انقلاب خونین و برای پاره‌ای دیگر که وضع سیاسی و اجتماعی امروز را درک نکرده‌اند و به موقع اقدام ننموده‌اند به قیمت محو آزادی و استقلال آن‌ها تمام شده است. چه باید کرد؟ چرخ زمانه به عقب بر نمی‌گردد. خوشبخت مردمی که با آن هماهنگی کنند و خوشبخت‌تر کسانی که از آن جلو باشند... اگر کوتاه‌نظرانی هم این واقعیت را درک نکنند دیر یا زود خورشید این حقیقت خاطر آن‌ها را نیز نورانی خواهد ساخت.» (ابراهیم پور، ۱۳۹۲: ۲۱۴).

علم بزرگ مالکان و روحانیون را تهدید کرد که در صورت ایجاد مانع بر سر راه اجرای برنامه‌های انقلاب سفید آنان را سرکوب خواهد نمود باین حال او به خوبی می‌دانست که مخالفان اصلی دولت او روحانیون هستند (شاهدی، ۱۳۸۶: ۵۷-۵۳)؛ بنابراین تصمیم گرفت تا ضربه‌ای اساسی به روحانیت وارد کند. در فروردین ماه ۱۳۴۲ که به مناسبت ایام شهادت امام جعفر صادق (ع) مراسم سوگواری در اقصی نقاط کشور برگزار بود و پیش‌تر امام خمینی نیز به علت جنایات و خیانت‌های رژیم عید آن سال را به عنوان عزای عمومی اعلام کرده بود، مأموران رژیم عازم شهر قم شدند. مأموران در ابتدا تصمیم داشتند که مراسم عزاداری منزل امام خمینی را برهم بزنند ولیکن این ترفند با هوشیاری امام ناکام ماند لذا به فیضیه قم یورش بردند و اقدام به ضرب و شتم روحانیون و طلابی نمودند که مشغول عزاداری بودند. کشتار فیضیه قم موجب واکنش‌های گسترده‌ای در میان مردم متدین، علما و مراجع گردید باین حال برخلاف انتظار رژیم نه تنها عزم امام و روحانیون و مخالفان را در

مبارزه خود با برنامه‌های رژیم سست نکرد بلکه آن‌ها را در مسیر مبارزات خود مصمم‌تر نمود.

سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد

رویارویی اصلی میان رژیم شاه و مخالفان آن نه در فروردین ۴۲ بلکه در خرداد آن سال روی داد که مصادف با ایام محرم و شور و خروش حسینی بود. شخص امام خمینی و دیگر روحانیون و مخالفان رژیم از فرصتی که ایام سوگواری محرم برای افشای برنامه‌ها و جنایات رژیم در اختیار آنان قرار می‌داد، آگاه بودند. رژیم شاه نیز که از این واقعیت در هراس بود لذا چندی قبل از آغاز محرم ساواک با احضار علما، روحانیون، وعاظ و اهل منبر از آنان خواست که در مجالس خود از سه چیز صحبت نکنند اول آنکه علیه شخص اول مملکت سخن نگویند، دوم علیه اسرائیل مطلبی گفته نشود و بعد مرتب به مردم نگویند اسلام درخطر است (شیرخانی، ۱۳۷۸: ۲۱۶). باین‌حال این تدابیر سودی نبخشید و ایام محرم آن سال به رویارویی جدی رژیم و مخالفان بدل شد. با اوج‌گیری اعتراضات و سرکوب رژیم، امام خمینی که در این زمان عملاً رهبری اعتراضات و مخالفت‌ها را با رژیم بر عهده داشتند طی سخنرانی در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ (عاشورای حسینی) خطاب به شاه گفتند که:

«... آقا من به شما نصیحت می‌کنم. ای آقای شاه، ای جناب شاه، من به تو نصیحت می‌کنم. دست‌بردار از این کارها. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی همه شکر بکنند. ... نکن این کار را، نصیحت مرا بشنو ... بشنو از من، بشنو از روحانیون ... این‌ها صلاح ملت را می‌خواهند. این‌ها صلاح مملکت را می‌خواهند. ما مرتجع هستیم؟ احکام اسلام ارتجاع است؟ تو انقلاب سیاه، انقلاب سفید درست کردی؟ شما انقلاب سفید به پا کردید؟ کدام انقلاب را کردی، آقا؟ چرا مردم را اغفال می‌کنید؟ چرا نشر اکاذیب می‌کنید؟ چرا اغفال می‌کنی ملت را؟» (شاهدی، ۱۳۸۶: ۶۶).

بعد از سخنرانی تاریخی امام و گسترش دامنه اعتراضات و مخالفت‌ها، رژیم شاه که راه چاره را در زندانی نمودن رهبری اعتراضات می‌دید شبانه حضرت امام خمینی را دستگیر و به پادگان قصر در تهران منتقل نمود. انتشار خبر دستگیری امام در شهر قم باعث شد سیل عظیمی از جمعیت مردم در خیابان‌ها به تظاهرات علیه رژیم پرداختند و در تهران نیز مردم

به خیابان‌ها ریخته و شعارهایی در حمایت از امام و علیه رژیم سر دهند. در این زمان که موج اعتراضات و مخالفت‌ها می‌رفت تا به سقوط رژیم منجر شود دولت علم با خشونت و شدت اقدام به سرکوب و کشتار مخالفان نمود. علت اصلی قاطعیت علم در سرکوب قیام ۱۵ خرداد حمایت قابل ملاحظه‌ای بود که دولت‌های آمریکا و انگلیس از اقدام وی به عمل آوردند (شاهدی، ۱۳۸۶: ۷۰).

بر اساس جهان‌بینی جنگ سرد، آمریکایی‌ها و شاه گمان می‌کردند که اعتراضات مردم ریشه در تحریک شوروی و عوامل آن نظیر ناصر دارد تا از طریق ایجاد بی‌ثباتی و سقوط رژیم شاه نفوذ خود را در ایران و بالتبع منطقه خاورمیانه گسترش دهند لذا قیام ۱۵ خرداد را به تحریک عوامل خارجی و مسائل مادی نسبت می‌دادند. شاه طی نطقی در همدان در ۱۷ خرداد ۴۲ ادعا کرد که به افرادی ۲۵ ریال داده بودند تا زنده باد فلانی بگویند (روحانی، ۱۳۸۵: ۲۸) یا علم طی جلسه هیئت دولت در بعدازظهر ۱۵ خرداد به منشأ پول خارجی یعنی عراق و مصر اشاره می‌کند (ابراهیم پور، ۱۳۹۲: ۲۱۶).

به گزارش روزنامه کیهان، سرلشکر حسن پاکروان رئیس ساواک نیز در مصاحبه‌ای مطبوعاتی که در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ برگزار شد با محکوم کردن مخالفان اصلاحات ارضی در ایران آنان را متهم به زد و بند با دشمنان خارجی ایران کرد و در پاسخ به سؤال درباره دخالت جمال عبدالناصر در وقایع اخیر گفت: «ما کار را در خارج مورد نظر قرار داده‌ایم و برای ما یقین حاصل شده که مقدار زیادی پول از خارج کشور در اختیار خمینی گذاشته شده و جمال عبدالناصر در جریانات اخیر نظر داشته است.» (علیان نژاد، ۱۳۸۴: ۱۶۵).

در این هنگام دولت برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود حتی برای مطبوعات خارجی نیز نسخه پیچید، چنانکه سرلشکر حسن پاکروان در نامه شماره ۳۰۸۳ مورخ ۴۲/۳/۱۸ که توسط ساواک به آلمان ارسال شده است تا در اختیار مطبوعات این کشور قرار گیرد، از پول هنگفتی می‌گوید که از خارج وارد ایران شده و به احتمال قوی از مصر است (رنجبر، ۱۳۸۴: ۱۸۹).

چندی بعد همگام با سران رژیم، ساواک در گزارشی با عنوان «چگونگی به وجود آمدن وقایع ۱۵ خرداد ۴۲» کوشید عوامل متعددی را به‌عنوان علل و جهات قیام ۱۵ خرداد برشمارد. در این گزارش از تحریک روحانیون و وعاظ و مالکین در مخالفت با اصلاحات

ارضی و حق رأی زنان، نرمش حکومت در مقابل روحانیون در ماجرای لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی همراه با «دخالت و تحریک سیاست‌های خارجی از طریق عمال پنهانی و آشکار در داخله مملکت»، در کنار سایر عوامل به‌عنوان علل و جهات اصلی بروز قیام ۱۵ خرداد یاد شده است (آریابخش، ۱۳۸۴: ۷۹-۷۸).

نتیجه‌گیری

با آغاز جنگ سرد اولویت سیاست خارجی ایالات‌متحده سد نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بخصوص در مناطقی استراتژیک همچون منطقه خاورمیانه بود. در همین راستا ایالات‌متحده به دنبال تقویت و حمایت از رژیم‌های سرکوبگر و حتی دولت‌های نظامی و کودتایی از طریق حمایت‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی بود تا با ایجاد ثبات و درواقع جو اختناق و خفقان از بروز هرگونه اعتراض و ناآرامی مردمی جلوگیری کرده و به‌اصطلاح زمینه‌های نفوذ اتحاد جماهیر شوروی را از بین ببرد. در اجرای این سیاست ایالات‌متحده واهمه‌ای از دخالت آشکار و مستقیم در امور داخلی کشورهای دیگر نداشت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق و دخالت‌های مستقیم در اقصی نقاط جهان خود شاهدهی بر این مدعاست. باین‌حال برخلاف پیش‌بینی‌ها و خواست مقامات آمریکایی از اواسط دهه ۵۰ میلادی بروز موج جنبش‌های توده‌ای و پان‌عربیسیم در منطقه خاورمیانه موجب گسترش نفوذ اتحاد شوروی در این منطقه گردید. مخالفت ناصر با انعقاد پیمان بغداد موجب شد که غیر از عراق هیچ دولت عربی دیگر به آن ملحق نشود. این اولین مرحله از بروز و ظهور استراتژی پان‌عربیسیم ناصر بود که به ملی شدن کانال سوئز منجر شد. به‌رغم شکست ناصر در جریان جنگ سوئز، پیروزی سیاسی ناصر موجهی از ناآرامی و بی‌ثباتی در کشورهای خاورمیانه عربی ایجاد کرد که توده‌های عرب به دنبال اتحاد اعراب و رهبری ناصر بودند و حمایت اتحاد شوروی از مصر باعث شد تا جای پای در خاورمیانه پیدا کند. در این مرحله دولت‌هایی که در حوزه ژئواستراتژیک قدرت بحری ایالات‌متحده در خاورمیانه قرار داشتند در برابر بی‌ثباتی و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی آسیب‌پذیر و شکننده جلوه می‌کردند. این تحولات موجب شد تا رئیس‌جمهور وقت آمریکا استراتژی را تحت عنوان «دکترین آیزنهاور» اعلام کرد که بر اساس آن ایالات‌متحده به هر کشوری در منطقه که مورد تهدید کمونیسم بین‌الملل قرار می‌گرفت، کمک می‌کرد.

با این حال فرآیندی که آغاز شده بود با اتحاد مصر و سوریه و تشکیل «جمهوری متحده عرب» تداوم یافت. در این زمان قدرت ناصر در منطقه بی‌رقیب می‌نمود اما کودتای خون‌بار عراق ضربه کاری را به کشورهای محافظه‌کار و میانه‌رو در منطقه وارد کرد. برخلاف تهدیدات ناصر که فعلاً از مرزهای جغرافیایی ایران به دور بود، تهدید انقلاب عراق در مرزهای ایران شکل گرفته بود و خطر برای رژیم شاه بیش از پیش نزدیک بود. به جز مدتی کوتاه، روابط ایران و عراق تیره بود و حضور مخالفان دولت ایران، فعالیت کمونیست‌ها در عراق و پیوندهای عبدالکریم قاسم و اتحاد شوروی خطری قریب‌الوقوع برای ایران به شمار می‌رفت. این امر هنگامی پراهمیت می‌شود که بدانیم چند ماهی قبل از کودتای عراق، کودتای سرلشکر قرنی در ایران کشف شده بود. با روی کار آمدن دولت کندی، ایالات متحده استراتژی جدیدی را تحت عنوان «پاسخ انعطاف‌پذیر» اعلام کرد که در رویارویی با مسائل جدید و بخصوص سد نفوذ شوروی، استفاده از ابزارهای متنوعی را پیشنهاد می‌کرد. مقامات آمریکایی تحت تأثیر اندیشه‌های والت روستو معتقد بودند که اجرای برنامه‌های اصلاحی کنترل‌شده و مدرنیزاسیون به صورت خودبه‌خود زمینه‌های ناآرامی و گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی را رفع خواهد کرد. برنامه‌های اصلاحی پیشنهادی در ایران تحت عنوان «انقلاب سفید» در برابر «انقلاب سرخ کمونیستی» به اجرا گذاشته شد که بعدها عنوان «انقلاب شاه و مردم» به خود گرفت. هدف اصلی این برنامه‌ها حفظ رژیم سلطنتی و شاه جهت مقابله بانفوذ شوروی بود. از آنجایی که این برنامه‌ها برخاسته از بطن جامعه ایران نبود با واکنش گسترده مردم و روحانیون روبرو گردید. در این زمان ایالات متحده و شاه هرگونه اعتراض و مخالفت ملی و مردمی را ناشی از تحریکات شوروی و دولت‌های منطقه‌ای چپ‌گرا می‌دانستند لذا هنگامی که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گسترش اعتراضات مردمی می‌رفت تا منجر به سقوط رژیم پهلوی شود، شاه با حمایت گسترده و قاطع غرب و ایالات متحده اقدام به سرکوب قیام خونین ۱۵ خرداد نمود.

۱. ابراهیم پور، ماهرخ (بهار ۱۳۹۲)، «واگویه‌های علم از قیام ۱۵ خرداد ۴۲»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال دهم، شماره ۴۰.
۲. احمدی، حمید (پاییز و زمستان ۱۳۷۹)، نظام بین‌المللی معاصر و فراز و نشیب‌های روابط ایران و مصر، فصلنامه مطالعات آفریقا.
۳. اسماعیل، طارق (۱۳۶۹)، چپ ناسیونالیستی عرب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. اشرف، احمد (بهار ۱۳۸۳)، «از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی»، ترجمه محمد سالار کسرای، فصلنامه پژوهشنامه متین، شماره ۲۲.
۵. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴)، ایران بین دو انقلاب، تهران: نشر نی.
۶. آریابخش، یحیی (بهار ۱۳۸۴ نیمه دوم)، «۱۵ خرداد تهران بر اساس گزارش‌های ساواک»، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۷.
۷. آسایش طلب طوسی، محمدکاظم (بهار ۱۳۸۲)، «کالبدشکافی یک وحدت؛ نگاهی دوباره به جمهوری متحد عرب»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۴.
۸. پوستین چی، زهره، (بهار ۱۳۸۷) «گذر از کمر بند شکننده: بازسازی امنیت همیارانه در خلیج فارس»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره اول.
۹. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۹۶)، مسائل ژئوپلیتیکی خلیج فارس، تهران: نشر میزان.
۱۰. جعفری ولدانی، اصغر (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵)، «دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۲۳ و ۲۲۴.
۱۱. خلجی، عباس (۱۳۸۱)، اصلاحات آمریکایی و قیام پانزده خرداد (۱۳۴۲-۱۳۳۹)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۲. درویش پور، حجت‌الله (۱۳۷۴)، بررسی پدیده ناسیونالیسم در جهان عرب، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

۱۳. درینیک، ژان پی یر (۱۳۶۸)، *خاورمیانه در قرن بیستم*، فرنگیس اردلان، تهران: انتشارات جاویدان.
۱۴. دهنوی، نظامعلی (تابستان ۱۳۸۳)، روابط سیاسی ایران و عراق در عصر حاکمیت عبدالکریم قاسم، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، شماره ۱۹.
۱۵. رنجبر، سیف‌الله (بهار ۱۳۸۴ (نیمه دوم))، «۱۵ خرداد از دیدگاه رسانه‌های خارجی»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، شماره ۷.
۱۶. روحانی، سید حمید (بهار ۱۳۸۵)، «قیام ۱۵ خرداد و نهضت‌های سده پیشین، مشابه‌ها و تفاوت‌ها»، *فصلنامه پانزده خرداد*، شماره ۷.
۱۷. سلیمانی، رضا (بهار ۱۳۹۱) «رویکرد تئوریک به سیاست آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در خاورمیانه»، *فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی (دانشگاه همدان)*، سال اول، شماره ۲.
۱۸. سینایی، وحید (۱۳۸۴)، *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران*، تهران: کویر.
۱۹. شاهدی، مظفر (پاییز ۱۳۸۶)، «نگاهی گذرا به مخالفت روحانیون و اسلام‌گرایان با لویج انقلاب سفید در دوره نخست‌وزیری اسدالله علم (تیر ۱۳۴۱-۱۵ خرداد ۱۳۴۲)»، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، شماره ۴۳.
۲۰. شیرخانی، علی (بهار ۱۳۷۸)، «اسناد و خاطرات: امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲»، *فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی دانشگاه اصفهان*، پیش‌شماره ۲.
۲۱. علیان نژاد، میرزا باقر (بهار ۱۳۸۴ (نیمه دوم))، «۱۵ خرداد در آینه مطبوعات داخلی»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، شماره ۷.
۲۲. قادری، حاتم (۱۳۸۷)، *پراکسیس (تعاطی) اندیشه سیاسی و فعل سیاسی در خاورمیانه*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۲۳. قنبری، محمدرضا (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، «تأثیر جنگ سرد بر پیدایش قیام ۱۵ خرداد»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، شماره ۲۴ و ۲۵.
۲۴. گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، تهران: نشر مرکز.
۲۵. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، تهران: نشر مرکز.

۲۶. کوهن، سائول برنارد (۱۳۸۹)، ژئوپلیتیک نظام جهانی، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۲۷. منسفیلد، پیتر (۱۳۸۵)، تاریخ خاورمیانه، عبدالعلی اسپهبدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۸. موسی نژاد، محمدجواد (بهار ۱۳۹۶)، «دولت پهلوی، اصلاحات ارضی و نظریه توسعه روستو»، فصلنامه علوم اجتماعی، سال ۲۶، شماره ۷۶.
۲۹. میلانی، عباس (۱۳۹۲)، نگاهی به شاه، تورنتو: نشر پرشین سیرکل.
۳۰. واعظی، محمود و نجفی فیروزجایی، عباس (۱۳۸۸)، ایران و اعراب، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۳۱. هوشی السادات، سید محمد (۱۳۹۴)، تاریخ سیاسی و اجتماعی خاورمیانه: از عصر قدیم تا پس از عصر جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

لاتین

32. Adeed Dawisha (2003), **Arab Nationalism in the Twentieth Century: From Triumph to Despair**, Princeton University Press.
33. Chubin, Shahram and Zabih, Sepehr (1974), **The Foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great-Power Conflict**, Berkley: University of California Press.
34. Cohen, Saul Bernard (2015), **Geopolitics: The Geogography of International Relations**, New York: Rowman & Littlefield.
35. Offlier, Ben (2015), **US Foreign Policy and the Moderinzation of Iran, Kennedy, Johnson, Nixon, and the Shah**, Palgrave Macmillan.
36. Ramazani, Rouhollah K. (1975), **Iran s Foreign Policy 1941-1973, A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations**, Charlottesvile: University Press of Virginia.
37. Summit, April, (October 2004), «For a White Revolution: John F. Kennedy and the Shah of Iran», **The Middle East Journal**.
38. Sweijjs, Tim, Oosterveld, Willem Theo, Knowles, Emily and Schellekens, Menno, (2014) WHY ARE PIVOT STATES SO PIVOTAL? THE ROLE OF PIVOT STATES IN REGIONAL AND GLOBAL SECURITY, **The Hague Centre for Strategic Studies (HCSS)** in:
39. Zulfqar, Saman, (Spring 2018), «Competing Interests of Major Powers in the Middle East: The Case Study of Syria and Its Implications for Regional Stability», **PERCEPTIONS**, Volume XXIII, Number 1.